نخستین داستان دفتر اول مثنوی معنوی از دیدگاه اخلاق پزشکی با نگاهی بر تفسیر زنده یاد دکتر زرین کوب

وهاب زاده، جواد

مقدمه

داستان«شاه و کنیزک»جلال الدین محمّد بلخی در بین تمام‏ داستان‏های دفترهای شش‏گانه‏ی مثنوی شریف از ویژگی‏های ممتاز عرفانی،اخلاقی،روان‏شناسی،فلسفی و علمی برخوردار است و لذا این داستان 211 بیتی،فصل تقدّم بر همه‏ی داستان‏ها را به خود اختصاص داده و بعد از«نی‏نامه»در صدر دفتر اول قرار گرفته است. پرداختن به ابعاد مختلف این داستان مستلزم مقاله‏ی مفصّلی‏ست،و در این نوشته،بعد از آوردن خلاصه‏ی داستان و اشاره به مآخذ آن،تنها نگاهی گذرا خواهیم داشت به تفسیر عرفانی و رمزی این داستان از زنده‏یاد استاد دکتر عبد الحسین زرین‏کوب و ابهام موجود در این تفسیر و سپس به نقد داستان از منظر اخلاق پزشکی خواهیم پرداخت. پیشاپیش اذعان می‏کنیم که نقد اثر مولانا و نیز نقد اثر استادی چون‏ دکتر زرین‏کوب به مصداق این بیت سعدی که می‏فرماید:

نه در هر سخن بحث کردن رواست‏ خطایِ بزرگان گرفتن خطاست

شاید جایز نباشد،اما با توجه به سخن خود مولانا که گوش‏زد می‏کند:

آن که گوید جُمله حق است،احمقی‏ست‏ و آن که گوید جمله باطل،او شقی‏ست

این مقاله نوشته می‏شود و بدیهی‏ست بنابر همین فرموده‏ی اخیر مولانا هیچ‏گونه ادّعا و اصراری هم بر محق بودن نگارنده‏ی این سطور در بین نیست و در واقع نظری‏ست و گذری.

خلاصه‏ی داستان

پادشاهی به عزم شکار به همراه خدمتکارانش به خارج از شهر می‏رود.در میانه‏ی راه کنیزکی زیباروی را می‏بیند و بر او دل می‏بندد و با صرف مال گزاف،بر او دست می‏یابد.بعد از اندک زمانی کنیزک‏ بیمار می‏شود و شاه برای درمان او پزشکان زیادی را به دربار خودش‏ دعوت می‏کند،پزشکان از روی غرور و خودبینی،مشیّت الهی را نادیده‏ می‏گیرند و با ادعای این که هرکدام«طبیب عیسوی هش»هستند و به آسانی کنیزک را بهبودی خواهند بخشید به مداوای او می‏پردازند، ولی تلاش آن‏ها راه به جایی نمی‏برد و داروهای تجویزی آن‏ها بر عکس عمل کرده و حال کنیزک روز به روز بدتر می‏شود.شاه که از پزشکان نومید می‏شود،ناچار به درگاه خدا روی می‏آورد و در حین دعا و التماس به خواب می‏رود.در رویا پیری به او مژده می‏دهد که فردا طبیبی حاذق‏ پیش تو خواهد آمد.فردا روز،شاه از طبیب‏ موعود استقبال می‏کند و او را بر بالین کنیزک‏ می‏برد.طبیب سبب‏شناس هوشمند به‏ کیاست درمی‏یابد که عوامل جسمانی،علت‏ بیماری کنیزک نیستند و سبب رنجوری او عشق مرد زرگری است مقیم سمرقند،شاه به‏ سفارش طبیب غیبی زرگر را به دربار می‏آورد و بنا به دستور طبیب،کنیزک را به مدت شش‏ ماه در اختیار آن زرگر قرار می‏دهد و بدین ترتیب کنیزک سلامتی خود را باز می‏یابد.در این هنگام طبیب شربتی کشنده می‏سازد و با خوراندن تدریجی آن به زرگر،زیبایی و جذابیت او را از بین می‏برد تا بدان حدّ که از چشم کنیزک می‏افتد و در نهایت جان خود را نیز از دست می‏دهد و بدین‏سان پادشاه با از میان رفتن رقیب و مانع،به‏ مقصود خود نایل می‏شود.

مآخذ و منابع داستان

بهره‏گیری از روش‏های روان‏شناسی و روانکاوی در تشخیص و درمان بیماری‏های جسمی ناشی از علل عاطفی و روانی،در ادبیات‏ پزشکی زبان فارسی پیشینه‏ی بسیار قدیمی دارد و در همه‏ی این‏ روش‏ها با پی‏بردن به رابطه‏ی عشقی عاشق خسته و فراهم ساختن‏ وصال او با معشوق محبوب،رنجوری جسمانی عاشق برطرف‏ می‏شود.موارد مشابه«شاه و کنیزک»را قبل از مولوی،اطبای چندی‏ به صورت موردهای مستند و واقعی Case Report )در کتاب‏های خود شرح داده‏اند.ازجمله علی ابن ابنّ طبری،طبیب اهل مازندران در کتاب فردوس الحکمه تالیف 235 هـ.ق.و ابو محمد دینوری‏ (متوفای 276 هـ.ق.)در کتاب عیون الاخبار.

در بعضی منابع این نوع فراست به حارث بن کلده‏ی ثقفی طبیب‏ عرب هم عصر حضرت محمد(ص)نسبت داده شده است و نظامی‏ عروضی در کتاب چهار مقاله تالیف 551 هـ.ق.این‏گونه معالجه را به‏ ابن سینا(متوفای 428 هـ.ق.)،پزشک نامدار ایرانی نسبت می‏دهد که‏ یکی از خویشان قابوس وشمگیر را که به مرض عشق گرفتار شده بود، به همین روش معالجه می‏کند.

سید اسماعیل جرجانی،طبیب مشهور دیگر ایرانی نیز در کتاب‏ ذخیره‏ی خوارزمشاهی تالیف 504 هـ.ق.این نوع درمان را به‏ ابن سینا نسبت داده است.به احتمال قوی،مآخذ مولانا همین‏ روایت‏های چهار مقاله‏ی نظامی عروضی و فردوس الحکمه‏ی‏ طبری‏ست،با این تفاوت‏ها که: اولا،در مثنوی،عاشق،خود پادشاه است،ولی در فردوس الحکمه و چهار مقاله یکی از خویشان پادشاه.

ثانیا،درمثنوی،معشوق،کنیزکی‏ست که پادشاه او را می‏خرد،ولی‏ در فردوس الحکمه،زن پدر(زن بابا)ی عاشق و در چهار مقاله، خواهر زاده‏ی قابوس است و در واقع عاشق و معشوق پسر خاله و دختر خاله هستند.

ثالثا،در مثنوی،معشوق یعنی کنیزک،خود عاشق زرگر سمرقندی‏ست و طبیب این دو را رای هم تزویج می‏کند و این مطلب‏ در فردوس الحکمه و چهار مقاله وجود ندارد.

رابعا،در مثنوی،طبیب با دادن شربت،زرگر،یعنی معشوق‏ معشوق را از بین می‏برد تا پادشاه فارغ از رقیب گردد،در حالی که در روایات دیگر،وصال عاشق و معشوق بدون قتل شخص ثالث(توسط طبیب)میسّر می‏شود.

چنین به نظر می‏رسد که مولوی قسمت اخیر داستان خود یعنی از بین بردن زرگر سمرقندی توسط طبیب را،از مضمون حکایتی که‏ نظامی گنجوی،بزرگ‏ترین شاعر داستان‏سرا در اقبال نامه از عشق‏ ارشمیدوس به کنیزک چینی و تدبیر ارسطو در رهایی وی از عشق آن‏ کنیزک آورده،اقتباس کرده باشد.با این تفاوت که ارسطو با دادن جامی‏ تلخ آن کنیزک را برای مدتی لاغر و زشت‏روی می‏کند تا از چشم‏ ارشمیدوس بیفتد،اما بعد از مدتی کنیزک،زیبایی و سلامتی خود را باز می‏یابد و ارشمیدوس دوباره دست از درس و مدرسه می‏شوید و در عیش و ناز و نوش با ترک چینی را می‏گشاید:

بنفشه دگربار شد مُشک پوش‏ سَرِ نرگس آمد و زِ مستی به جوش‏ گُلِ روی آن ترکِ چینی شکفت‏ شمال آمد و راهِ میخانه رُفت‏ دلِ ارشمیدوس در آمد به کار چو مرغ پرنده بَرِ شاخسار ز تعلیم دانا فرو بَست گوش‏ دَرِ عیش بگشاد بر ناز و نوش

این داستان را شیخ عطار(540-618 هـ.ق.)نیز بدون ذکر نام‏ ارشمیدوس و ارسطو،اما از شاگرد و استادی گمنام در مصیبت‏نامه با شور و حال و سوز و گدازی خاص،به نظم درآورده است.اما او هم مثل‏ نظامی اشاره‏یی به«طبیب آدمی‏کش»نکرده اشت.

تفسیر عرفانی و رمزی داستان از زنده‏یاد دکتر زرین‏کوب و ابهام موجود در آن

شارحان و مفسران،تفسیرهای متعدد و مختلفی بر این داستان‏ معروف مثنوی نوشته‏اند که حتا اشاره‏یی کوتاه به همه‏ی آن‏ها در این مقال مقدور نیست و تنها به خلاصه‏ی تفسیری که دکتر زرین‏کوب در صفحات 12 و 13 کتاب با کاروان اندیشه آورده، بسنده می‏کنیم.

به عقیده‏ی مرحوم استاد زرین‏کوب،این داستان که مولانا آن را نقد حال ما،می‏خواند،باید چیزی هم از«نقد حال خود مولانا»داشته‏ باشد.او می‏گوید که این داستان رمزی،در واقع حکایت حال روح‏ انسان«به‏طور اعم»و حال خود مولانا«به‏طور اخص»است. به عقیده‏ی این مفسر،در این داستان،کنیزک،رمزی از روح عارف‏ «به‏طور اعم»و روح مولانا«به‏طور اخص»می‏باشد که مقدّر شده است‏ با پادشاه که به دستاویز قدرت بلامنازع خویش مظهر خدا شناخته‏ می‏شود،اتحاد یابد.اما عشق ناروای زرگر که می‏تواند رمزی از زرق و برق دنیوی«به‏طور اعم»و علم رسمی و ظاهری مولانا«به‏طور اخص»باشد،مانع این اتحاد می‏شود.اما طبیب غیبی که مظهر و رمزی از پیر و مرشد روحانی صوفیه«به‏طور اعم»وشمس تبریزی‏ «به‏طور اخص»است،با برداشتن مانع و رداع،اتحاد موردنظر را فراهم‏ می‏سازد.شاید این تفسیر عرفانی یکی از بهترین تفسیرهایی باشد که‏ درباره‏ی این داستان نوشته شده است،اما ابهامی که در این تفسیر وجود دارد،این است که اگر پادشاه رمز و مظهر خداست،پس پابرهنه‏ به مسجد دویدن،لابه و زاری و اعتراف به غلط او در مسجد را چه‏گونه‏ می‏توان توجیه کرد؟

نقد داستان از دیدگاه اخلاق پزشکی

در این داستان نکات بسیار ظریفی از نظر اخلاق پزشکی به چشم‏ می‏خورد.اولین نکته،موضوع رازداری پزشکی‏ست.طبیب از پادشاه‏ می‏خواهد که هیچ‏کس در اتاق بیمار حضور نداشته باشد تا کنیزک‏ بدون دغدغه‏ی خاطر،راز دلش را بر او افشا کند:

گفت ای شه خلوتی کن خانه را دور کن هم خویش و هم بیگانه را کس ندارد گوش در دهلیزها تا بپرسم زین کنیزک چیزها خانه خالی ماند و یک دیّار،نی‏ جز طبیب و جز همان بیمار،نی

نکته‏ی دوم،ارزش و اهمیتی‏ست که طبیب برای بیمار و شخصیت او قائل است و با حوصله و صرف وقت زیاد به حرف‏های‏ بیمار گوش می‏سپارد تا بالاخره به تشخیص بیماری نایل می‏شود:

زان کنیزک بر طریق داستان‏ باز می‏پرسید حال دوستان‏ با حکیم او قصه‏ها می‏گفت فاش‏ از مقام و خواجگان و شهر تاش‏ سوی قصه گفتنش می‏داشت گوش‏ سوی نبض و جستنش می‏داشت هوش

نکته‏ی سوم،موضوع غرور به علم خود و عدم توکل طبیبان بر خداوند متعال است که از نظر اخلاق پزشکی بسیار نکوهیده است و در واقع این غرور است که موجب شکست پزشکان در معالجه‏ی کنیزک‏ می‏شود:

شَه طبیبان جمع کرد از چپ و راست‏ گفت جانِ هر دو در دست شماست‏ جُمله گفتندش که جانبازی کنیم‏ فهم گِرد آریم و انبازی کنیم‏ هر یکی از ما مسیح عالمی‏ست‏ هر اَلَم را در کفِ ما مرهمی‏ست «گر خدا خواهد»نگفتند از بطر پس خدا بنمودشان عجزِ بشر آن کنیزک از مرض چون موی شد چشم شه از اشک خون چون جوی شد از قضا سرکنگبین صفرا فزود روغن بادام خشکی می‏نمود

نکته‏ی چهارم،مساله‏ی کشتن زرگر سمرقندی توسط طبیب‏ غیبی‏ست:

بعد از آن بهر او شربت بساخت‏ تا بخورد و پیش دختر می‏گداخت

داستان‏پرداز عارف ما که زرگر بینوا را در راه پادشاه قربانی‏ می‏کند،آن هم به دست یک طبیب غیبی(که باید منزه‏تر از طبیب‏ عادی باشد)،در پایان داستان،برای توجیه این صحنه از حکایت خود، با سرودن بیست و پنج بیت و آوردن مثال‏هایی از حضرت خضر، حضرت موسی و حضرت اسماعیل،قتل زرگر را به اشاره‏ی خداوندی‏ نسبت داده و با صغری و کبری چیدن‏های بسیار،هم پادشاه و هم‏ طبیب را تبرئه می‏کند.اما این دلیل تراشی‏های مولانا،حدّاقل‏ بعضی‏ها از جمله پزشکانی را که سوگندنامه‏ی بقراط را امضا کرده‏اند و شاید خود نیز بعدها به عنوان معلم اخلاق پزشکی این‏سوگندنامه را به دانشجویان پزشکی تبیین و تلقین کرده‏اند،قانع نمی‏کند.هرچند که مخاطب این گفته‏ی مولانا هم قرار گیرند که:

تو قیاس از خویش می‏گیری و لیک‏ دور دور افتاده‏یی،بنگر تو نیک

و یا از سوی ارادتمندان مولانا،متهم به ظاهربینی و عدم توجه به‏ اهداف حکمی و عرفانی داستان شوند.از دیدگاه اخلاق پزشکی از بین بردن عمدی یک فرد،آن هم فرد بی‏گناه توسط طبیب به هر عنوان و دلیل،درست مغایر روح سوگندنامه‏ی پزشکی بقراط است که‏ به صراحت می‏گوید.

«من هرگز داروی کشنده به کسی نخواهم داد ولو این که از من‏ بخواهند و مبتکر تلقین چنین فکری نیز نخواهم بود».و حکیم‏ نظامی گنجوی نیز می‏فرماید:

می‏باش طبیب عیسوی هُش‏ اما نه طبیبِ آدمی کُش

منابع

1-مثنوی معنوی،جلال الدین محمد بلخی،به سعی و اهتمام رینولد نیکلسون، انتشارات امیر کبیر،تهران،1366 2-ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی،استاد بدیع الزمان فروزانفر،چاپ سوم، انتشارات امیر کبیر،تهران،1362. 3-شرح جامع مثنوی معنوی،دفتر اول،کریم زمانی،چاپ دوم،انتشارات‏ اطلاعات،تهران،1374،صص 71-72. 4-بسنو از نی،نوای نی،احمد اقتداری،مجلد اول،چاپ اول،دنیای کتاب، 1367. 5-با کاروان اندیشه،دکتد عبد الحسین زرین‏کوب،امیر کبیر،تهران،1369، صص 12-13. 6-اخلاق پزشکی،وزارت بهداشت،درمان و آموزش پزشکی،تهران،چاپ اول، 1370،ص 270. به مناسبت هفتمین سالگرد درگذشت‏

حضرت آیت اللّه سید علینقی امین(ره)

حاج غلام رضا موذن-شوشتر

باز خواهم شکّرافشانی کنم‏ وصف دانشمند ربّانی کنم‏ مرد کامل آیت اللّه امین‏ نوری از انوار سبحان مبین‏ عالمی وارسته از هر قید و بند رهنمایی رهبری از اهل پند پیشوایی مقتدایی بس نکو عالَمی بگرفته از او آبرو سرو باغ و بوستان هل اتی‏ نوگُل خوش‏رنگ و بوی و الضّحی‏ جلوه از طه و یاسین مبین‏ صورت او وجه ربّ العالمین‏ نور چشم خاتم پیغمبران‏ برج دین را اختری از اختران‏ آن سلیل ساقی کوثر علی‏ نام او مانند آن سرور علی‏ با نقی توأم جنابش ارجمند مونس هر بینوا و مستمند هریک از آثار آن فرزانه مرد حاوی اسرار و حکمت‏های چند آن یکی منطق بود از عارفان‏ عارفان را می‏دهد نام و نشان‏ جلوه‏ی حق از حقیقت جلوه است‏ گمرهان را هادی و شمع ره است‏ اعتقادش بود مسرور حق‏ باشد اسرار نمازش نور حق‏ آمده منظومه‏ی شیرین از او در اصول فقه اسلامی نکو حیف!برد آن مرد حق،مرد خدا در نقاب خاک ماه چهره را شد به علّیین به نزد مصطفی‏ جدّ امجد با علیّ مرتضی‏ پیر روشن‏دل عزیزی مجتهد نازنینی خُبره پُر از جهد و جد در علوم عقلی و نقلی بصیر شاعری در نکته‏سنجی‏ها خبیر چشم عالم در عزای او گریست‏ در جهام پُر مرارت ساده زیست‏ از«مؤذّن»در غمش اشک روان‏ شد به دامانش چه دُر از دیدگان